



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

شرط و ادب و وظیفه نهم این است که متعلم سپاسگزار و شاکر استاد باشد. هم آنجا که او را آگاه و راهنمایی می‌کند بر چیزی که در آن فضیلت است و هم در مواردی که او را بر تقایص او آشنا می‌کند و توبیخش می‌کند. هم در ارشاد و راهنمایی به فضایل، هم آنجایی که برای هدایت او به توبیخ متوسل می‌شود. هر دوی این‌ها را شاکر باشد.

بیان چند نکته

نکته اول: سپاسگزاری از استاد

نکته اول این است که سپاسگزاری از استاد وظیفه او است.

نکته دوم: سپاسگزاری در موارد توبیخ

نکته دوم تأکید بر این است که در موردی هم که توبیخش می‌کند، باز سپاسگزار باشد؛ چون انتظار می‌رود که انسان در برابر توبیخ عکس‌العملی نشان بدهد، پس حتی در برابر توبیخ هم عکس‌العمل او شکر و سپاسگزاری باشد.

سپاسگزاری از استاد در روایات

در باب سپاسگزاری از معلم، در روایات چیزی ندیدم. در این کتاب و بعضی کتاب‌های دیگر هم ندیدم، منتها مجموعه‌ای از آن آداب و وظایف را ذکر می‌کنند که روح آن‌ها روح شکر است، اما به‌عنوان شکر در خصوص معلم بنده چیزی را پیدا نکردم. نمی‌دانم هست یا نه؟ و چون دلیل خاصی نداریم، لذا باید به ادله عامه رجوع کنیم و ببینیم اقتضاء ادله عامه چیست.



ادله شکر معلم

دلیل اول: قاعده شکر منعم

اولین دلیل همان قاعده شکر منعم است که یک قاعده عقلی است و در کلام ما مورد بحث قرار گرفته است. در کتاب‌های مختلف کلامی هم این مسئله آمده است. وقتی می‌خواهند بحث از وجوب معرفت خدا بکنند، به آن مناسبت به این بحث می‌پردازند و عمدتاً می‌گویند وجوب معرفت خدا به دو دلیل برمی‌گردد. شاید دلیل دیگر هم داشته باشد. دو دلیل مشهور دارد که در کتاب‌های مختلف هم آمده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

دلیل دوم: وجوب معرفت خدا

ادله وجوب معرفت خدا

دلیل اول: وجوب دفع ضرر محتمل

ضرر محتمل را باید دفع کرد و احتمال دارد از ناحیه عدم معرفت خدا و عدم اطاعت خدا ضرری حاصل بشود و مقدمه دفع ضرر این است که معرفت پیدا کند. از باب وجوب دفع ضرر محتمل، اطاعت لازم می‌شود و برای اینکه ببینیم این اطاعت مصداق دارد یا ندارد، به‌عنوان مقدمه، وجوب معرفت عقلاً پیدا می‌شود. این بحث ما نیست. فقط به‌اجمال این است که دفع ضرر محتمل روی فرضی است که به دلیل اینکه احتمال می‌دهیم یک مواخذه‌ای پشت سر اطمینان ما و عدم معرفت ما باشد و آن به لحاظ شخص خودش است.

دلیل دوم: وجوب شکر منعم

دلیل دوم، وجوب شکر منعم است و کار به مواخذه و ثواب و عقاب ندارد. بنا بر دلیل اول احتمال ثواب و عقاب می‌آید و من را موظف می‌کند که بروم خدا را به‌عنوان مقدمه بشناسم و بعد اطاعت کنم، اما دلیل دوم بحث ثواب و عقاب و بهشت و جهنم نیست، بلکه بحث این است که می‌گوید یک حکم مستقل عقلی ما داریم که شکر منعم واجب است و این از مستقلات عقليه‌ای است که مشمول همان قاعده ملازمه می‌شود: «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكْمٌ بِهِ الشَّرْعُ» و این هم مصداق آن است. این دلیل دوم است که شکر منعم لازم است. در جایی هم که احتمال منعمیت بدهیم و نیز احتمال بدهیم این چیزهایی که به دست رسیده است منعمی دارد، وجهی دارد که باز عقل می‌گوید شکر



آن لازم است. این از جمله بحث‌های کلامی است. خیلی بحث دارد. من فقط طرحش می‌کنم و خیلی وارد بحث نمی‌شوم.

سؤالات پیرامون شکر منعم

در شکر منعم چند نکته را باید بیان نمود:

سؤال اول: حکم شکر منعم

سؤال اول این است که آیا قاعده شکر منعم واجب و الزامی است؟ یا اینکه شکر منعم حسن است؟ بحث این است که آیا وجوب شکر منعم اطلاق دارد و یا اینکه در بعضی مراتب واجب است؟ این یک بحث و سؤال است که باید به آن برسیم.

سؤال دوم: فحص از منعم

در جاهایی که منعم محرز است، این قاعده مسلماً جاری می‌شود، اما در مورد منعم محتمل عقل می‌گوید باید فحص بکند تا تشخیص بدهد و بعد هم شکرش را بگذارد، یا اینکه اینجا دیگر عقل نمی‌گوید؟ این هم بحث شده است. آیا فحص اینجا لازم است برای شناخت منعم یا نه؟ این هم دو سؤال است.

سؤال سوم: قلمرو شکر منعم

سؤال سومی که در مورد این قاعده مطرح است، این است که این به حوزه انسان‌ها اختصاص دارد، یا به خدا هم تسری دارد؟ در واقع مبنای شکر منعم حقی است که برای منعم بر منعم علیه است. حق شکر، حق منعم علی منعم علیه. آیا این حق برای ممکنات است که احساس نیاز می‌کنند و عواطفی دارند، یا اینکه نه مبنای آن چیزی فراتر از این است و کار به نیاز و انتظار منعم ندارد؟

تحلیل سؤالات

عقل می‌گوید که منعم را می‌بایست شکر کرد و واجب هم هست، ولو اینکه واجب‌الوجود باشد که هیچ عواطفی به آن معنا و انتظاری به آن معنا در آن نیست. بحثی در ادیان هست که خدا را ما انسان‌وار تلقی بکنیم، یا غیر انسان. به همین جا ربط پیدا می‌کند. یکی از مصادیقش همین بحث است که آن را کار نداریم. این سه سؤال مهم است که آنجا وجود دارد. کار به حوزه شکر واجب منعم واجب نداریم، ولی در شکر منعم واجب این قاعده مطرح شده است.

تطبیق این قاعده بر آنجا بر اصل شکر خدا مشکلی ندارد؛ یعنی سؤال اول و سومش مهم است، ولی تطبیقش بر مواردی که می‌خواهد معرفت را واجب بکند و مقدمات شکر را ایجاد بکند، آن سؤال دوم را دارد. باید این مراحل را طی کرد، ولی بعد از اینکه منعم خدا را شناخت و احراز وجود خدا شد، دیگر شکرش لازم است. در آن بحثی نیست؛ یعنی سؤال دوم دیگر حل نمی‌شود، منتها آن سؤال اول و سوم مطرح است. این سؤال در مورد آنجاست که در واقع اطاعت منعم یک عنوان دفع ضرر دارد. در آنجایی که خدا را مؤمن است. یک عنوان شکر دارد. همان‌جا که پیامبر اکرم فرموده است: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»^۱، عبد شکور، این شکر یک مرحله عبادتی وراء و فراتر از آن عقاب و ثواب بوده و نوع سوم عبادت است. این بحث‌هایی است که من فقط برای ربط بحث‌ها و مباحث کلام است به آن اشاره دارم. این در حوزه تطبیق قاعده بر مورد خدا و رابطه انسان با خدا بود، اما در حوزه روابط انسان‌ها با یکدیگر این ظاهراً از مستقلات عقلیه است و مشکلی ندارد که اصل در انسان‌ها خوب جاری می‌شود و مشکل سوم اینجا دیگر وجود ندارد، منتها در مورد انسان‌ها آن دو سؤالش به شکلی وجود دارد. من تحلیلیم اشتباه بود. در مورد انسان‌ها مصداق این قاعده است و در آن بحثی نیست و فی‌الجمله از مستقلات عقلیه است، منتها اطلاق حسن شکر منعم، در روابط انسان‌ها، از مستقلات عقلیه است، اما وجوب شکر منعم در ارتباط انسان‌ها، فی‌الجمله جای بحثی در آن نیست؛ یعنی منعم‌هایی هستند که شکرشان واقعاً واجب است، اما اینکه اطلاق داشته باشد و بگوییم شکر هر منعمی واجب است، یک مقدار محل بحث قرار گرفته است، ولی عده‌ای می‌گویند اطلاق دارد و لذا شکر هر منعمی واجب است، منتها میزان شکر متفاوت است؛ یعنی ولو منعم به ادنی درجه انعام هم باشد، عقل می‌گوید شما باید متشکر باشید. سیاست‌گذار آن باشید، منتها درجه شکر متفاوت است.

جمع‌بندی

در اصل حسن شکر، اطلاق از مستقلات عقلیه است. وجوبش محل بحث است که اطلاق دارد یا ندارد که اینجا دو دیدگاه است: یک دیدگاه این است که وجوب شکر به هر معنایی که بگیریم و هر درجه بگیریم برای درجات ویژه‌ای است و بیشتر به تشخیص بداهت قضیه و تشخیص عنف و عقل و این‌ها است. شبهه‌های مصداقی و مفهومی هم دارد. یک تئوری و ایده هم این است که شکر منعم مطلقاً واجب و از مستقلات عقلیه است، منتها درجات شکر

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۱۹۲.



به تناسب درجات انعام متفاوت است، بعید نیست همین هم باشد و تعیین این درجات هم خیلی راحت نیست، یک حدودش متیقن و روشن است. این هم در مورد حوزه انسان.

نکته سوم: معنای شکر

نکته سوم در معنای شکر است که آیا شکر همان امر درونی است؟ به این معنا که در درون خود نسبت به او نوعی حالت انعطاف و احساس خضوع می‌کند و یا اینکه آن بروز هم در آن شرط است؟ ظاهراً آنچه می‌شود در مقام تحلیل این مفهوم گفت این است که بروز هم در شکر شرط است؛ یعنی آن حالت پذیرش قلبی نسبت به او و تقسیم و تواضع و ... آن که در قلب است، همراه با نوعی ظهور و بروز. ظهور و بروز هم گاهی در زبان است. گاهی در عمل است و به انحاء و اشکال مختلفی که می‌شود، طرح کرد. آنچه مرحوم علامه گفتند، منظور نیست. وی مفهوم شکر را اطاعت می‌دانست. مفهوم شکر اطاعت نیست، بلکه لازمه شکر اطاعت است؛ چون این اطاعت میرز قبول انعام اوست. شکر این است که بپذیرد که او انعام کرده و او را ابراز بکند.

نکته چهارم: فرق شکر با مدح و حمد

گفته شده است که فرق شکر با حمد و مدح، این است که شکر متقوم به انعام است، این در طرح البته درست است، اما حمد و مدح ممکن است بر انعام نباشد.

نظر استاد (حفظه الله)

بین شکر و حمد و ثنا و تمجید و مدح، مرزی وجود دارد و آن این است که آن‌ها اعم هستند، ولی شکر، تمجید به خاطر انعام است. شکر هم نوعی تمجید است. اظهار خوبی اوست و توجه به اینکه او به او خوبی کرده است، منتها این تمجید در حوزه انعام به من است. این شکر است. در این صورت بر اساس آنچه مرحوم علامه گفتند - من یادم نیست که ایشان دقیقاً چه گفتند، ولی آنچه گفتند، از روایات اخذ کرده بودند - که روایات می‌گوید اطاعت خدا شکر خداست، این مصداق آن است؛ برای اینکه من حرف طرف را بشنوم و این نوعی سپاسگزاری اوست. در مقابل شکر، کفران است. شکر و کفر ابتدا مقابل هم بودند. کفر این است که بیوشاند و اظهار نکند و کار او را قبول نداشته باشد. عصیان شخص هم به معنای این است که بی‌اعتنایی می‌کند. شکر این است که مقابله و تمرد نکند، اما اینکه در محدوده قدرتش نیست، یا هست، ولی می‌گوید شما خیلی هم خوب هستید، ولی من مشکل دارم، این را نمی‌دانم.



به هر حال از نظر عرفی این گونه نیست که مطلقاً اطاعت و حرف شنوی شکر نباشد؛ زیرا قطعاً آنجایی که از عدم اطاعت، نوعی تمرد انتزاع بشود، شکر منتفی می شود.

جمع بندی

گفتیم که شکر نوعی تمجید و پذیرش درونی و توجه به انعام این و پذیرش این و پاسخ دادن به آن در مقام عمل است. پاسخ دادن حتی برای این در مقام عمل شکر است و پاسخ او را دادن و پذیرفتن او هم شکر است. آنچه به ذهن من می آید این است که شکر، صرف آن رضایت درونی نیست، بلکه به گونه ای باید مبرز کند، یا به لفظ و یا به عمل که مراتب دارد. آن وقت آن اطاعت و اینها از مراتب این می شود. گفتیم ابراز مراتب و درجات دارد. در اطاعت این نکته را پذیرفتیم که در اطاعت اینها باید مبتنی بر همان حالت پذیرش او و پاسخ مثبت دادن به او باشد. اطاعت یک چنین عنوانی از او باید انتزاع بشود تا بشود شکر. صرف اینکه حرف آن را گوش می کند بار اضافه ای می خواهد تا بشود شکر و نیز گفتیم این مسئله از مستقلات عقلیه است و طبعاً از مستقلات عقلیه که باشد، حکم شرعی هم می شود. خود این بما هو هو یک قاعده مستقل عقلیه است و ملازمه در آن جاری است، حتی در مورد خدا هم این گونه است. در مورد خدا که می گوئیم شکر منعم واجب است، آنجا از مستقلاتی است که نمی شود حکم شرعی هم روی آن گذاشت؛ چون در تطبیق آن با خدا هنوز ما قبل شرع است. بین اطاعت از خدا با اطاعت از دیگران فرق است. اطاعت از دیگران می تواند شرعی بشود، ولی اطاعت از خدا نمی تواند شرعی باشد و این عقلی است و امکان ندارد شرعی باشد. گفتیم وجوب شکر منعم از قواعدی است که در دو حوزه جریان دارد. ما هم در دو حوزه بررسی کردیم. در حوزه ارتباط انسان با خدا گفتیم یک سری بحثها و سؤالها دارد. در حوزه روابط انسانها یک سلسله مباحث دیگر دارد که هر دو را به اجمال اشاره کردم. گفتیم این قاعده مانعی ندارد که قاعده عامی باشد که بخشی از آن مصداق قاعده ملازمه بشود و بخشی از آن مصداق قاعده ملازمه نشود و از این جهت منعی در آن نیست. قاعده شکر منعم از آن قواعدی است که در حوزه ارتباطات انسان با خدا ممکن است بگوئیم نمی تواند مستقلات عقلیه بشود و قاعده ملازمه در آن جاری بشود، ولی در حوزه روابط انسانها می تواند مشمول قاعده ملازمه بشود و شرعیت هم پیدا بکند.

سؤال

چرا می گوئیم وجوب اطاعت از خدا عقلی است و نمی تواند شرعی باشد؟



جواب

این موضع اول کلام است و موضع شرعیت از وجوب اطاعت پیدا می‌شود. اول کلام است؛ یعنی احکام مستقل عقلیه که در سلسله معلول و علل احکام، نه معلولات در اصول و ... بحث شده است و من نکته انحرافی آن را می‌خواهم توضیح بدهم. احکام مستقل عقلیه‌ای که در سلسله علل احکام باشد، در آن‌ها قاعده ملازمه جاری است. عقل می‌خواهد بگوید معرفت خدا واجب است و شنیدن حرف خدا لازم است و مثل وجوب اطاعت است و یا مثل قاعده دفع ضرر مستمر است که آن‌ها عقلی محض هستند، اما از آن که بگذریم و بخواهیم این شکر منعم را در حوزه روابط با یکدیگر و روابط فردی و اجتماعی اجرا کنیم، اینجا حکم عقل مستقل است و «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» هم این را قبول دارد. اگر منعم باشد، شکرش لازم است، پس باید برویم کشفش کنیم و بشناسیم. اگر شک داریم، نمی‌توانیم بگوییم شارع شرعی است. اگر از طریق دیگری احراز منعم کنیم و از طریق دفع ضرر معتبر رفع شک کنیم، در اینجا خود شارع می‌تواند آن را به‌عنوان یک قاعده تأکید کند، ولی با فرض موضع شک، نمی‌تواند قاعده شرعی باشد. قاعده عقلی اما در حوزه روابط ما با یکدیگر بعد از اینکه خدا را ثابت کردیم، با هر دلیلی این دلیل یا دلیل دیگر شکر منعم، یک حکم عقلی است. شرع هم می‌گوید من قبول دارم. هیچ محذوری لازم نیست و موضع شک ما هم نیست. در اصل اینکه شارع حق تشریح دارد، شکمان رفع شده است؛ بنابراین می‌تواند شرعی باشد. ابتدا من نمی‌دانم که چه کسی گفته واجب است خدا را بشناسم و وجوب معرفت او را می‌خواهیم از شکر در بیاوریم. اگر وجوب معرفت خدا را از طریق دیگری به دست آوردیم و فهمیدیم که خدایی هست و انعام به ما هم دارد، آن وقت شکر منعم در آنجا هم جاری می‌شود و عیبی ندارد. خود خدا می‌گوید شکر من هم واجب است، ولی اگر مقدماتش را حل نکرده، بخواهیم شکر منعم را به جا بیاوریم و بگوییم شکر منعم احتمالی هم لازم است، اینجا باید او را کشف کنیم؛ چون مصداق مبرزی ندارد و باید مقدماتش را بحث کنیم. آنجا نمی‌تواند شارع بگوید؛ چون شرعیت آن ثابت نشده است. خلاصه اینکه اگر با نگاه کلامی وارد شکر منعم بشویم که در کلام می‌خواهد از طریق شکر منعم، خشت اول معرفت خدا را بگذارد و از آن طریق بخواهیم بگوییم، شکر منعم در آن حوزه مستقل عقلی است که عقلی محض است و نمی‌تواند شرعی باشد. بله اگر از یک طرق دیگری خدا را ثابت کردیم و وجود او و انعام او را ثابت کردیم، آن وقت آنجا می‌تواند شرعی باشد.



بررسی قاعده شکر منعم

این قاعده از مستقلات عقلیه است، منتها در بخشی از این قاعده ملازمه نمی‌تواند جاری شده و شرعی بشود. آنجا که می‌خواهیم از طریق او وجوب معرفت و مقدمات خدا را ثابت کنیم، این قاعده جاری نمی‌شود؛ چون شرعیت محل تردید است، ولی از آن که بگذریم بعد از اثبات خدا و نسبت به روابط فردی، آنجا قاعده ملازمه هم می‌آید. مستقل عقلی است و شرعی هم هست.

سؤال

آیا منظور فقط انعام‌های مادی است؟

جواب

ظاهراً انعام‌های فکری و فرهنگی و ... قطعاً انعام است و در آن تردیدی نیست.

نکته پنجم

باید دانست که عقل حدی از شکر منعم را واجب می‌داند، ولی درجات بالاتر آن را مستحسن می‌داند... این قاعده در روابط اجتماعی در جاهایی شکر را واجب و در جاهای دیگری مستحسن می‌داند. از نظر عقلی شرع هم این را قبول دارد. ملاک وجوبش این است که هر عمل شکری که ترکش در همان مورد کفران تلقی بشود، این نوع چیزها واجب است؛ یعنی اینکه استادش است، یک طرفی به او نگاه بکند. این کفران نعمت می‌کند. اینکه یک طرفی به او نگاه نکند و نگاه متعادلی به او داشته باشد، این واجب است. هر چه انجام ندادن آن کفران بشود. فعلش شکر واجب و استحقاقی می‌شود، اما چیزهایی داریم که اگر انجام هم ندهد، کفران نیست.